

نزاهت در قرآن کریم*

عبدالغنی ایروانی زاده

(استادیار دانشگاه اصفهان)

سید رضا میراحمدی

(دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان و عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان)

چکیده: در این جستار قصد داریم تا از نزاهت در گفتار و بیان پروردگار پیراسته از هر زشتی و ناراستی پرده برداریم؛ زیرا بر آن باوریم که ایزد پاک علاوه بر این که در جای جای کتاب مقدس خویش، قرآن کریم، بر ادب و احترام به دیگران تأکید خاص دارد خود نیز عملاً در گفتارش عفت کلام داشته و قصد آبروریزی و پرده‌داری از هیچ کس را نداشته است. همچنین در پی آنیم تا چگونگی تعبیر خداوند از زشتی‌ها را هویدا سازیم؛ این که آن ذات مقدس به هنگام بیان ناهنجاری‌ها، زشتی‌ها و هر آنچه که ممکن است برای بشر زشت جلوه کند، چگونه عمل و از چه هنری استفاده کرده است. با توجه به این که بسامد نزاهت قرآن در کنایه، سخریه و تهکم بیشتر رخ نموده است، با ذکر نمونه‌های فراوان از این منظر آنها را به بوتۀ نقد و تطبیق می‌کشیم و سعی می‌کنیم نزاهت و عفت کلام را در این مجال در گسترۀ دید مخاطبان قرار دهیم، امید است تحصیل حاصل نباشد و سخن به درازا نکشد.

کلید واژه‌ها: نزاهت، قرآن، کنایه، تهذیب، سخریه

قدر مسلم آن است که «واژه» یا «کلمه» خشت نخستین در آفرینش هر متن و اولین معیار در تشخیص زیبایی هنری آن است. قدرت تصویرگری و ارائه ترسیمی هنرمندانه از آنچه در ذهن نویسنده وجود دارد، وابسته به واژگان متن و چگونگی چینش آن است. به بیان دیگر این واژه است که مجموعه‌ای از جمله‌ها و متن‌ها را به وجود می‌آورد و معیار تشخیص هنرمند بودن یا بی هنری صاحب متن از سوی منتقدان است (یاسوف ۱۴۲۷: ۱۳). در این میان واژگان، قرآن از اهمیت خاصی برخوردارند، چرا که ماده‌ی اساسی اعجاز قرآن و عهده دار هدایت انسان‌ها بوده و بار تربیت بشر را به دوش می‌کشند؛ لذا باید به گونه‌ای دیگر و خالی از زشتی و ناهنجاری باشند. به همین دلیل است که خداوند پیوسته به مبلغان دین امر می‌کند تا در گفت‌وگوها و خطابه‌هایشان کلام پاک و نیک بگویند و لطیف‌ترین و نیکوترین کلام را برگزینند و همواره با سنجیدگی سخن گویند؛ از آن روی که واژه‌خشن و زمخت سلاح ابلیس است و بدان آتش آشوب را بر افروخته و پر لهپیش می‌سازد پیامبر اکرم (ص) نیز در جهت همین رسالت، خود را کامل کننده‌ی کرامت‌های اخلاقی معرفی می‌کند (مکانسی ۱۴۲۲: ۴۴).

واژگان به‌کار رفته در قرآن کریم با معنا و هدف مورد نظر خود مطابقت کامل دارد و هر واژه‌ای عهده‌دار معنای ویژه‌ای است که واژه جایگزین دیگر، نمی‌تواند بر همان معنای دقیق واژه پیشین دلالت کند. به همین دلیل است که با وجود هر جایگزینی، از واژه نخستین و اصلی بی نیاز نخواهیم بود (بوطی ۱۴۲۴: ۱۳۹). این یعنی همان تفاوت زبان قرآن با زبان رایج بشر.

پژوهندگان در مجال قرآن بر این باورند که واژگان آن سه ویژگی اصلی دارند: زیبایی اثر گذار در گوش انسان، مناسبت و هماهنگی کامل با معنا و دلالت گسترده که غالباً دلالت‌های دیگر واژگان این گونه نیست (شیخ امین ۱۳۹۳: ۱۸۱).

آنچه در اینجا نباید به سادگی از کنار آن گذشت، این است که واژگان قرآن نه تنها در خدمت هدف دینی، که در خدمت هدف هنری نیز هستند. سید قطب در این باره می‌نویسد: «تعبیر قرآنی با تصویرها و صحنه‌هایی که به نمایش می‌گذارد بین هدف دینی و هدف هنری پیوند برقرار می‌سازد و فراتر از آن، زیبایی هنری را وسیله‌ای کارساز برای اثر گذاری درونی برگرفته است و بدین جهت با زبان زیبایی‌شناختی

هنری، زیبایی دینی درون را خطاب قرار می‌دهد. آری، هنر و دین دو همزاد در ژرفای روح و قرارگاه شعور هستند و درک هنری زیبایی خود دلیلی بر آمادگی دریافت اثر هنری است» (سید قطب ۱۴۱۲: ۱۱۸ - ۱۱۷).

این مقدمه را از آن روی آوردیم تا بگوییم که واژگان قرآن هر یک با قصد و نیتی در جای خود به کار رفته و حامل پیغامی است که دیگر واژه مترادف به سختی می‌تواند غرض مورد نظر را برساند. دیگر این که زبان قرآن زبانی سراسری و بسی نظم نیست، بلکه زبانی کاملاً رساست که هر تعبیر آن عهده‌دار معنای خاصی است. بنابراین، ما در اینجا بر اساس همین اصل به مسئله نزاهت در گفتار حضرت حق می‌پردازیم و با ذکر چندین نمونه، آنها را بررسی می‌کنیم.

نزاهت

از لحاظ پیشینه هیچ کس تا پیش از صفی الدین حلی نزاهت را به رشته کلام نکشید. او در بدیعه خویش - که آن را نتیجه هفتاد کتاب در این هنر دانسته - این فن را نیز ذکر کرده است. در حقیقت این فن یک گونه ناشناخته و غریب است و شگفتی‌های زیادی از آن در قرآن کریم یافت می‌شود، همان طور که در شعر و نثر (نک. ابن حجة حموی ۱۹۸۷: ج ۱، ۱۷۴-۱۷۲).

نزاهت در لغت به معنای دور بودن و دور شدن از هر کژی است و انسان نزیه، انسان با کرامت، بزرگواری و به دور از هر پستی و پلیدی است. تنزیه پروردگار نیز یعنی دور ساختن حضرت حق از تمامی کمبودها و کاستی‌هایی که بر او روا نیست. اما معنای اصطلاحی این واژه اندکی مورد اختلاف است؛ برخی از پیشینیان بلاغت بر این باورند که نزاهت رهایی و پیراسته بودن واژگان از ناسزا، بدزبانی و سخن ناهنجار است، سخنی که شنیدن آن باعث رویگردانی و آزرده‌گی خاطر مخاطب می‌شود. چنین برداشتی از نزاهت ما را به یاد سخن ابوالعلاء معری می‌اندازد، در آن هنگام که از وی در مورد هجا پرسیدند، او در پاسخ گفت: «بهترین هجا آن است که وقتی آن را بر دوشیزه زیبا در سراپرده‌اش باز خوانی، بر او زشت ننماید» (سیوطی ۱۴۲۵: ج ۱، ۳۱۸؛ حسینی ۱۴۲۹: ۷۱۴ - ۷۱۳).

برخی دیگر کنایه را مترادف نزاهت می‌دانستند و بدان منحصرش می‌کردند و برای کنایه معنایی غیر از آن قائل نبودند. ابن اِصْبَعِ مصری از این دسته است. او بر این باور بود که کنایه بیان معنای زشت با لفظی نکو و معنای زنده و ناسزا با لفظی پاک است (نک. مصری ۱۹۶۳: ۱۴۴).

این پژوهش نشان می‌دهد که تعریف‌های گذشته از نزاهت، جامع نبوده و تا حدی کم‌عمق هستند. آنچه باید به آن اذعان داشت این است که نزاهت تنها مختص هجاء یا کنایه نیست، بلکه دایره آن گسترده‌تر و فراخ‌تر از این دو است؛ سخن گفتن از امور تحریک‌گر و ترسیم صحنه‌های آن با واژگانی نزیه و غیرزنده و سخن گفتن به شیوه خاص و با ادب هر چه تمام‌تر از احکامی که مربوط به مسائل مردان و زنان و آمیزش آنان می‌شود همگی در دایره نزاهت قرار می‌گیرد.

نزاهت پاکی و پالودگی کلام از هر زشتی، زندقگی و لوئی است، خواه صاحب سخن آن را برای هجو آورده باشد یا بیان احکام آمیزش زن و مرد، ترسیم منظره‌های تحریک کننده و ناپسند یا غیر از آنها.

آنچه بسیار درخور توجه است این است که بخش اعظمی از نزاهت در قرآن کریم مرتبط به قضیه زنان است. قرآن در کنار بزرگداشت منزلت زن، به هنگام سخن گفتن از او جانب نزاهت و عفت کلام را رعایت کرده و قصد آبروریزی نداشته است. توضیح آن که در قرآن حتی در مورد ذکر و عدم ذکر نام زن مسأله نزاهت مورد توجه پروردگار بوده است. بدین شکل که با در نظر گرفتن همان اصل، در برابر نام‌های زنان «ادبیات سکوت» را برگزیده و هر جایی که لازم دانسته نام آنان را ذکر کرده است. زرکشی در این باره می‌نویسد: «پادشاهان و اشراف از زنان آزاده خویش یاد نکرده‌اند و تصریح به نام ایشان ننموده‌اند و به جای نام همسر با واژگانی همچون عروس، عیال، خانواده و مانند اینها کنایه آورده‌اند، که البته چنین امری در مورد کنیزان صدق نمی‌کند. ایسن در حالی است که وقتی نصاری در مورد مریم(س) و فرزندش آن تهمت‌ها را ایراد داشتند، خداوند عمداً نام مریم را کنایه نیاورده است. با وجود این، چون بر اساس اعتقاد مسلم، حضرت عیسی(ع) پدری نداشت، لذا وقتی نام او با انتساب به مادرش تکرار شود، ایمان به نداشتن پدر و منزه داشتن مادر پاک‌دامنش از تهمت یهودیان به خوبی در دل‌ها احساس می‌شود» (زرکشی ۱۴۰۸: ۱،۲۱۰).

مراد این است که خداوند در ذکر و عدم ذکر زنان هنرمندانه و هدفمند عمل کرده و دو اصل مهم را مد نظر داشته و در کتاب خویش آنها را لحاظ کرده است: یکی رعایت جانب ادب و احترام به زن و دیگری پنددهی یا پندآموزی؛ خداوند نخواست به ذکر نام زنان، مخاطب کتاب خود را به همین نام‌ها مشغول بدارد و در پی آن آبروی آنها را بریزد، بلکه هدف پنددهی بوده که با رعایت اصل نزهت حاصل گشته است. بنا بر سخن «جعلی» قرآن بلندترین اشکال تربیتی را دارد؛ به گونه‌ای که زن و مرد، بی هیچ پرده‌داری و خدشه‌ای به حیا، آن را در حضور یکدیگر تلاوت می‌کنند (نک. دکتر ابراهیم طه ۱۴۱۲: ۲۰۵).

بخش اعظمی از نزهت در قرآن کریم مرتبط با قضایای زنان است و این مسئله از دیرباز مورد توجه قرآن پژوهان و مفسران بوده. آنان در لابه لای پژوهش‌های خود با ذکر نمونه‌هایی از قرآن کریم به این امر اشاره کرده‌اند که ما در اینجا برای روشن شدن مسأله به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

احمد راغب در مورد آیه ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرِّثَ لَكُمْ﴾ (بقره: ۲۲۳) چنین می‌نویسد: «واژه حرث با رعایت جانب ادب و هدف تهذیبی قرآن، در تعالی بخشیدن به لفظ و احساس و سلوک انسانی هماهنگی دارد؛ زن در اینجا زمینی فرض شده که به قصد رویانیدن کشت و میوه، در آن دانه افشاند می‌شود، در همان حال زن نیز محل رویانیدن و تولید مثل و آباد کردن زندگی است. همانندی بین کشاورز و زمین و عمل شخم زدن در آرزوی برداشت محصول از آن، با ارتباط مرد با همسرش و نزدیکی آن دو به امید صاحب فرزند شدن و همچنین تداوم نسل، بر کسی پوشیده نیست، در همان حال دلالت حسی رابطه زناشویی و دلالت معنایی که واژه حرث با خود دارد بر کسی پوشیده نیست» (راغب ۱۴۲۵: ۸۷).

در این میان داستان حضرت یوسف (ع) و زلیخا بیش از پیش توجه قرآن پژوهان و مفسران را به خود جلب کرده است با این عقیده که نزهت بیانی قرآن کریم در آنجا به اوج می‌رسد. برای نمونه «لئو تولستوی»، رمان نویس مشهور روسی که همواره ادبیات بی‌پرده و برهنه در نمایشنامه‌ها و رمان‌ها را محکوم می‌کرد و آن را جاهلانه می‌شمرد و به ضرورت آراستگی به اخلاق و فراخوانی به ایس‌ن امر در پهنه ادبیات و هنر توجه شایانی داشت، درباره سوره یوسف نوشته است که داستان یوسف، آن گونه که امروزه

رسم است، به تصویر تفصیلی پیراهن خون آلود یوسف و مکن و لباس یعقوب و وضعیت و لباس‌های همسر عزیز مصر و کیفیت قرار یافتن النگو در دست چپ او، نیازی نیست، تا بعد هم این جمله را بگوید: ﴿هیت لک﴾؛ زیرا مضمون احساسات در این قصه به اندازه‌ای ژرف است که همه تفصیل‌ها و شرح‌های مهم پیش از ورود یوسف به دومین اتاق نیامده، چرا که همه آنها توضیح اضافی و تنها مانع انتقال احساسات بوده است، بدین جهت این داستان برای همه مردم قابل فهم بوده و در تمامی ملت‌ها و همه سنین اثرگذار است (یاسوف ۱۴۲۷: ۴۵۰).

نجیب کیلانی می‌نویسد: «داستان یوسف داستانی جنسی با تمام سازه‌های داستان است، اما چه جنسی و چه داستانی؟ طیف‌هایی الهام‌گر و موسیقی الفاظ و موقعیت‌های دراماتیکی و عنصر تشویق و تعقیب (پیگیری)، و در پی آن پیروزی فضیلت‌های انسانی و در انتها نیز قدرت معنویت وجود دارد، تا آنجا که نیروهای خیر و پاکی بر همسر خطاکار عزیز پیروز شده و او نیز به هدایت دست می‌یابد و به خاطر بزرگداشت و ارج نهادن به انسان بزرگی که مانند کوه در برابر شورش ویرانگر غریزه پایداری کرد و پیروز شد، سر تسلیم فرود آورد» (همو: ۴۴۷ - ۴۴۶).

رافعی با اندیشه و تأمل در آیه ﴿و راودته التی هو فی بیتها﴾ (یوسف: ۲۳)، می‌نویسد: «شگفتا از عشق! ملکه‌ای، عاشق جوانی می‌شود که همسرش او را به بهایی ناچیز خریده بود، اما در تصویرگری این آیه، ملکه بودن و نیروی او کجاست؟ این آیه بیشتر از این نگفته: ﴿و راودته التی﴾ و کلمه «التی» بر هر زنی - هر که باشد - دلالت می‌کند».

وی در ادامه می‌نگارد: «شگفت‌آورتر از این، کلمه «راودته» است، که با صیغه مفرد حکایت بلندی است که نشان می‌دهد این زن با دل‌فریبی و عشوه‌گری‌های زنانه و با رنگ و لعاب و هنرمندی‌های گوناگون در برابر یوسف پدیدار گشت؛ زیرا این کلمه از «رَوَدَانِ الْإِبِلِ فِي مَشِيَّتِهَا» (آمد و شد شتر با نرمی و آهستگی) گرفته شده و همین سرگشتگی این زن عاشق پیشه و دلواپسی او در عشق و تلاش برای رسیدن به هدف را به تصویر می‌کشد، همان گونه که تکبر و غرور جنس مؤنث را آن گاه که با غرور و آرامش با ضعف طبیعی‌اش حرکت می‌کند؛ گویا تکبر یک امر غیر طبیعی دیگر است، پس هر چند او در راه عشق محبوب خود به هلاکت و سستی می‌رسد باید این امر

مظهر امتناع و سرگردانی و یا نگرانی داشته باشد، گرچه طبیعت نیز در ورای آن برانگیزاننده و گذرا و طراحی کننده باشد.

از اینها گذشته، این آیه در ادبی بسیار برجسته و متعالی و در نهایت نزهت و پاکی، این معنا را آشکار می‌سازد که آن زن در انگیزش و شیفته ساختن یوسف، آنچه در توان داشت به کار بست: به او روی می‌آورد و برایش ناز و کرشمه می‌نمود و هر زیبایی که در پیکرش بود را از هر طریق بر طینت بشری یوسف نمایان می‌کرد. همه اینها را در قالب زنی به نمایش گذاشت که در برابر دیدگان یوسف (ع) اولین چیزی که خود را از آن برهنه ساخت، لباس شاهزادگی بود.

در آیه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهَا﴾ (یوسف: ۲۴)، یک شیوه و روش اخلاقی و یک درس الهی در شکیبایی بر بلا و مصیبت و خواهش نفس به شمار می‌رود، و این دو فعل «هَمَّتْ و هَمَّ» با هدف معنویت ادبیات بلندمرتبه، همه جزئیات حادثه را در خود ذخیره دارند» (همو ۱۴۲۷: ۴۴۷ - ۴۴۶).

رافعی نیز درباره این آیه می‌گوید: «در اینجا ادبیات سترگ و بلندمرتبه الهی به بیان اعجازانگیز آن بر می‌گردد، بدین جهت می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ﴾، گویا با این عبارت بدین اشاره دارد که او خود را به طرف یوسف می‌اندازد و به او چنگ زده و به آخرین دستاویز خویش، که همان لمس طبیعی بوده، متوسل شده تا آتش در هیزم خشک اندازد» (رافعی ۲۰۰۲: ۱، ۱۰۶).

آری، در داستان یوسف (ع) و زلیخا در عین این که انگیزه‌های حیوانی و بسی عفتی مردود ترسیم شده، به کسی هتک حرمت نشده و بر عنصر پرهیزکاری و پاکدامنی تأکید شده است. به بیان دیگر قرآن کریم کار زشت و رفتار پلید همسر عزیز مصر را به گونه‌ای ترسیم کرده و به تصویر کشانده که مخاطب وی در فرجام داستان، پندآمیز و پندپذیر ظاهر می‌شود، نه این که غریزه جنسی وی تحریک شود یا پیامدی غیر از پاکدامنی برایش داشته باشد، که البته این تصویرگری با عفت کلام هر چه تمام‌تر و به کمک واژگان مناسب صورت پذیرفته است.

از همه آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان چنین دریافت که بها دادن به مسئله نزهت و عفت بیانی در قرآن به نحوی ناشی از توجه به مسئله تهذیب است و به گونه‌ای با آن پیوند می‌خورد. مراد از تهذیب آن است که صاحب اثر بعد از آفرینش اثر خویش به

بازنگری و بازاندیشی در آن پردازد و به نوعی آن را اصلاح و ویرایش کند. به بیان دیگر، فرایند حذف و اضافه و تقدیم و تأخیری که بعد از آفرینش اثر از سوی صاحب آن صورت می‌پذیرد، تهذیب نام دارد که البته این مسأله از دیرباز مورد توجه متقدمان ادبی بوده است. برای نمونه منتقدی تهذیب را این گونه تعریف می‌کند: «هر کلامی که در مورد آن این گونه گفته شود: اگر کلمه‌ای دیگر به جای این کلمه می‌آمد، یا این لفظ متأخر پیش‌تر می‌آمد، یا این لفظ مقدم بعداً می‌آمد، یا اگر چنین و چنان می‌شد، کلام بهتر و معنا آشکارتر می‌گشت، پس ایسن کلام خالصی از تهذیب و ویراستگی است» (مصری ۱۹۶۳: ۴۰۵).

امر مهم در تهذیب، زیبایی‌شناختی آن است که همان پیوند مستحکم و ارتباط به هم پیوسته میان هنر و اخلاق است. البته ناگفته نماند که تهذیب در کلام بشر با تهذیب در کلام خداوند متفاوت است؛ تهذیب در کلام بشر، همچنان که پیش از این گفته شد، این است که نویسنده پس از ایجاد و آفرینش یک متن، با اندیشه بسیار به بازبینی اثر خود می‌پردازد و می‌کوشد آن را ویرایش شده به مخاطب خود ارائه دهد، که البته کلام خداوند از همان آغاز چنین صفتی را به همراه دارد و این گونه نیست که حضرت حق پس از نزول، به پیرایش آن پردازد. در واقع تهذیب، یعنی نکوگویی و ویراسته‌گویی که با این مفهوم و تعریف با نزاهت پیوند می‌خورد که البته دایره تهذیب گسترده‌تر از نزاهت است و آن را در بر می‌گیرد. به عبارتی دیگر، نزاهت جزئی از تهذیب است؛ از آن روی که گوینده کلام خویش را از هر گونه بدی، ناراستی و انحراف مهذب می‌سازد و نسبت به گزینش واژگان و تعبیرها محتاطانه و سنجیده عمل می‌کند تا هتک حرمتی رخ ندهد یا آبروی کسی ریخته نشود یا سبب رویگردانی مخاطب از اثر نگردد. اما توجه به مسائل دیگر بلاغی، نحوی و امثال آنها در دایره تهذیب قرار می‌گیرد. مراد این است که پروردگار یکتا در گفتار خویش تهذیب دارد و در کلام خویش واژگان یا تعبیرهای ناهنجار بر نمی‌گزیند، زیرا ناهنجاری یک چیز از اهمیت آن در دل می‌کاهد و نفس را از آن بی‌نیاز می‌سازد که در پی آن رویگردانی مخاطبان را به همراه دارد. لذا متنی که دارای الفاظ کوجه‌بازاری، ناهنجار و زشت باشد توان اثرگذاری‌اش را از دست می‌دهد (نک. ناجی ۱۹۸۴: ۷۴).

برای تبیین این مسئله که نزاهت با تهذیب پیوند تنگاتنگی دارد و جزئی از آن است، ما در اینجا به ذکر چند نمونه از قرآن می‌پردازیم و با این نگاه آن را تشریح می‌کنیم. یکی از بهترین نمونه‌ها در این زمینه آیه ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسُكُم النَّارُ﴾ (هود: ۱۱۳) است. در این وصفِ خداوند از خویشتن به عدالت، فخر به هنر ادب و تربیت درآویخته است؛ زیرا ظاهر آیه ادب آموزی است که پند نیز در این باب بدین خاطر آمده است.

گذشته از آن ذکر «مساس» متناسب با «رکون» است و اگر «ظلموا» را به‌کار برده و نه «ظالمین»، به خاطر احتمال استمرار بوده که متناسب با «مساس» نیست، همچنین مبالغه‌ای که در این لفظ وجود دارد در لفظ «ظالمین» نیست. این مبالغه بدان جهت است که چون خداوند منزّه از آرام گرفتن در کنار کسی که گاه ستم پیشه می‌کند به پرهیز وامی‌دارد و بر آن بیم می‌دهد، پس نهی از آرام گرفتن در کنار کسی که ستم او مداوم است، شایسته‌تر است. خداوند از آرام گرفتن در کنار ستمکار نهی کرده، پس پرهیز دادن از ستم کردن سزاوارتر است.

مثال دیگر در این مورد که شایستگی تربیتی دارد، سخن خداوند متعال در مورد ابراهیم خلیل (ع) است: ﴿الذی خلقنی فهو یهدین * و الذی هو یطعمنی و یسقین * و إذا مرضت فهو یشفین﴾ (شعراء: ۷۸-۸۰)، که حضرت ابراهیم (ع) از روی ادب نسبت به پروردگار متعال همه کارهای نیک را به او و کار بد را به خویشتن منسوب می‌داند. آیه ﴿لیجزی الذین أسأؤوا بما عملوا و یجزی الذین أحسنوا بالحسنى﴾ (نجم: ۳۱)، نیز مانند آیه پیشین است. مقابله درست در این ساختار این گونه بود که بگوید: «لیجزی الذین أسأؤوا بالإساءة» تا در مقابل «لیجزی الذین أحسنوا بالحسنى» درست واقع شود، اما پایبندی به ادب در مقابل خداوند از نسبت دادن فعل إساءة به او مانع شده است. بدین جهت از لفظ إساءة به یک لفظ عام که آن لفظ خاص نیز در آن وارد می‌شود عدول کرده، در نتیجه معنای مورد نظر به همراه پایبندی به ادب آمده و حتی معنای آن از اولی بهتر و رساتر است (مصری ۱۹۶۳: ۱۶۳ - ۱۶۲).

در پیش گفتیم که بسامد نزاهت پروردگار در کنایه‌ها و سخریه‌های قرآنی بیشتر است، بر این اساس در اینجا از این منظر به نقد و تحلیل این دو فن بلاغی می‌پردازیم. اما آنچه در بحث نزاهت از کنایه مطلوب ماست، جنبه بلاغی و آشنایی‌زدایی (defamiliarization) آن است که صورت‌های نازیبا و هر آنچه که به ادب و حیا خدشه

وارد می‌سازد به نحوی با این فن، مؤدبانه و محترمانه بیان می‌شود؛ زیرا کنایه به عقیده اهل بلاغت در ورای واژگان خود به چیز دیگری اشاره دارد که همان مقصود است، گرچه معنای لفظی آن نیز ممکن است درست بنماید (نک. جرجانی ۱۴۰۳: ۶۶؛ کواز ۱۴۲۶: ۳۵۹).

ناگفته نماند که کنایه تنها به تعبیر متکلم از معنای ناپسند و ناهنجار با واژگانی نیکو و پسندیده محدود نمی‌شود و هر کس چنین حکم کند حکایت از کژاندیشی وی دارد. اما به جرئت می‌توان گفت که برای بیان زشتی‌ها و ناهنجاری‌ها، کنایه بهترین شیوه برای رساندن مقصود است. بی آن که در لفظ از واژگان ناهنجار بهره گرفته شود. البته پروردگار پاک در کتاب خود برای بیان این مفاهیم از همین شیوه استفاده کرده که ما برای روشن‌تر شدن مسأله به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

خداوند کریم برای بیان قضای حاجت از دو تعبیر «کَانَ يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (مائده: ۷۵) و «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» (مائده: ۶)، بهره گرفته و نیز برای آمیزش و همخوابگی از تعبیرهایی همچون «وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُوهُنَّ سُرًّا» (بقره: ۲۳۵) و «قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» (نساء: ۲۱) استفاده کرده است. تعبیر «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» (نور: ۲۶) نیز برای بیان مفهوم زنا آمده است. در کل می‌توان گفت که خداوند برای بیان مفهوم جماع و آمیزش با رعایت جانب احترام و ادب و با نزهت بسیار از واژگانی همچون «مَلَامَسَةٌ»، «مَبَاشَرَةٌ»، «رَفَثٌ»، «دُخُولٌ» و «سُرٌّ» بهره گرفته است (سیوطی ۱۴۲۵: ۳۷۹ - ۳۷۸).

منتقدان بر این باورند که هر جا ذکر صریح مسئله‌ای زشت می‌نماید و به ادب لطمه می‌زند، خداوند در قرآن کریم برای بیان آن از کنایه مدد می‌جوید و بنا نزهت سخن می‌گوید، از آن جمله کنایه خداوند از جماع با واژگانی همچون رفث، مباشرة، غشیان، حرث و إفضاء، همچنین کنایه از مسائل مستهجن با واژه «لغو» و نیز کنایه از قضای حاجت با استفاده از واژگان «أَكَلِ الطَّعَامِ» و «مَجِئِ الْغَائِطِ» (نک. حسین ۱۴۰۵: ۲۳۰).

در واقع هیچ معنایی از این معانی در این کتاب مقدس بدون بهره‌گیری از شیوه کنایه نیامده است؛ زیرا اگر واژگان برای این مفاهیم ناپسند به صورت صریح و غیر کنایی به کار گرفته می‌شدند، مسئله عفت و نزهت در گفتار نادیده گرفته می‌شد.

قدر مسلم این است هر کنایه‌ای از این نوع عهده‌دار معنایی خاص است و تنها برای ادای همان معنا آمده است. برای نمونه هر کدام از کنایه‌ها در امر «جماع» بر اساس موقعیت خاص وارد شده‌اند تا سایه روشن‌هایی را به‌جا نهند که دایره آن را گسترده‌تر سازند و بر دلالت آن بیفزایند. برای مثال آن گاه که خداوند این عمل را مباح نموده کلمه «مباشرة» را به‌کار گرفته و برای انبیا و اژده‌های «غشیان» و «رفث» آورده است، دلیل آن هم این است که ناهنجاری و زشتی معنا از بین برود (حسینی ۱۴۱۳: ۷۵۲).

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد کنایه‌های قرآنی در جاهایی به‌کار گرفته می‌شوند که حقیقت از بیان معنایی که کنایه ادا می‌کند ناتوان است، مانند ﴿مَا الْمَسِيحُ ... كَانَا يَاكُلَانِ الطَّعَامِ﴾ (مائده: ۷۵). خداوند حکیم در اینجا خواسته حضرت مسیح (ع) را با صفات بشری وصف کند، از این جهت، صفت غذا خوردن را برای او به‌کار برده که البته با ادب و ذوق چشم‌گیر نزاهتی آورده شده است (نک: شیخ امین ۱۳۹۶: ۲۰۲).

اسلوب خداوند در بیان زشتی‌ها و ناهنجاری‌ها و بهره‌گیری از شیوه کنایه در تعبیر از آنها سبب شده است افزون بر این که کتاب مقدس خالی از واژگان نازیبا باشد، منتقدان نیز از این منظر و تحت تأثیر چنین اسلوبی آثار ادبی دیگران را به‌بوتة نقد بکشانند، از آن جمله قدامة بن جعفر نقل کرده بر این شعر امرؤ القیس خرده گرفته‌اند:

فأمثلک حبلی قد طرقت و مرضع فألہیتها عن ذی تمائم محول
 إذا ما بکی من خلفها انصرفت له بشقّ و حتی شقّها لن یحوّل

زیرا او تصریح به زشتی کرده است و صراحتاً و با اسلوبی غیر کنایی از کار زشت پرده برداشته که البته قرآن کریم از این عیب به‌دور است (لاشین ۱۹۹۲: ۲۶۳-۲۶۲).

نباید فراموش کرد که وانهادن لفظی به لفظ دیگر و نبود تصریح به مفاهیم ناپسند و بهره‌گیری از شیوه کنایه در این مجال در حوزه نقد جدید یک نوع آشنایی‌زدایی قلمداد می‌شود، به عبارت دیگر پروردگار به جای تصریح به امری معمول و رایج در میان مردم، اسلوب دیگری را برگزید و بدین گونه هنجار رایج مخاطبان را در هم ریخت. برای نمونه او با رعایت عفت کلام و نزاهت هر چه تمام‌تر به جای واژه آمیزش «ملاسة» را به‌کار برده است: ﴿أَو لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (نساء: ۴۳) و به جای «شرمگاه» از واژه نزیه «جلود» بهره گرفته و فرموده است: ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ يَشْهَدْتُمْ عَلَيْنَا﴾

(انبیاء: ۹۱). همچنین از آنجا که تصریح به ذکر نام زنان از نگاه حضرت حق ناپسند بوده، در سوره ص فرموده است: ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْمَةً و لِي نَعْمَةٌ وَّاحِدَةٌ...﴾ (ص: ۲۳). همچنین برای پاکدامنی زنان بهشت و به دور بودن از هر گناهی که ممکن است به ذهن برسد فرموده است: ﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ...﴾ (الرحمن: ۵۶) که با نهایت احترام و ادب آنان را عقیف خوانده و این که دیده فرو می‌بندند و جز به همسرشان به کسی چشم نمی‌دوزند. بدین گونه خداوند هنجار معمول دریافت‌کننده را درهم شکسته و او را برای دریافت مفهوم صحیح به اندیشه وا داشته است، این یعنی، دخالت دادن مخاطبان در اثر که امری است میمون و ستوده.

یکی دیگر از شیوه‌هایی که خداوند در قرآن کریم برای بیان مفاهیم نازیباً از آن بهره جسته تهکم یا سخریه است. تهکم در اصطلاح همان بشارت دادن در مکان بیم دادن، وعده دادن به جای تهدید کردن، مدح گویی در موضع ذم گفتن و نیز خطاب قرار دادن با لفظی احترام‌آمیز در موضع تحقیر و اعتذار به جای سرزنش و امثال آن است (مصری ۱۹۶۳: ۵۶۸).

البته ناگفته نماند که سخریه قرآنی تنها برای هجا یا تحقیر کردن یا بهتر بگوییم صرفاً برای فکاهه نیست تا جان‌ها را تحریک کند یا باعث خنده آنان شود، بلکه از آنجا که از جانب مسلمانان سخن می‌گوید و در واقع آموزگار آنان است، پیروان خویش را از سخریه بدوی - که منحصر در عیب‌های جسمانی یا کمبودهای ظاهری و مادی است - به سوی سخریه متمدن و پیشرفته که هدف آن اصلاح و مبارزه با پستی‌ها و دعوت به آرمان‌ها و اصول راستین است، هدایت می‌کند (حفنی ۱۹۷۸: ۲۶ - ۲۵).

سخریه قرآن به دو جهت به‌کار گرفته شده است: یکی جهت قدرت ترسیم و تأثیرگذاری از ناحیه هنری و ادبی و دیگری برای در هم کوبیدن طرفی مشخص که در مقابل انتشار اسلام قد علم می‌کرد (همان ۱۹۷۸: ۱۲۴).

در عین حال که سخریه قرآنی بیماری‌های روحی و اخلاقی، چه فردی و چه جمعی را مداوا می‌کند، از الفاظ ناشایست و زشت یا اهانت لفظی هم کاملاً به دور است (همو ۱۹۷۸: ۳۸۴ - ۳۸۳).

آنچه در اینجا مهم می‌نماید این است که تهکم یا سخریه در قرآن کریم با اسلوب‌های کاملاً تربیتی آمده و اسلحه‌ای ذاتی است که هر هجومی را از خود دفع

می‌کند. به عبارتی دیگر استهزا با واژگان و اسلوبی خوشایند آمده و قصد تریب و آگاه کردن مخاطب را داشته است. به همین دلیل نه تنها مسئله نزاهت و عفت کلام در آن نادیده گرفته نشده، بلکه در آن نمود بیشتری یافته است و تنها یک نوع وارونه‌گویی برای خندانن نیست. گفتنی است قرآن هیچ گاه آغازگر یک هجوم نیست، بلکه صرفاً به صورت تدافعی عمل می‌کند.

روی خطاب تهکم در قرآن بیشتر با منافقان، کافران و مشرکان است، از آن روی که هوا و هوس بر آنان چیره شده و در گفتار و کردار خویش با خداوند، پیامبران و پیروانشان سر ستیز داشته‌اند. بدین جهت خداوند با اسلوبی نزیه آنها را تمسخر می‌کند تا به خود بیایند و دست از این سرکشی و گستاخی بردارند.

سخریه در قرآن به دو نوع لفظی و معنوی آمده است. سخریه لفظی در برگزیده الفاظی است که در حقیقت برای مدح است، اما برای ذم به کار رفته است (مکانسی ۱۴۲۲: ۱۵۱؛ نک. حموی ۱۹۸۷: ج ۱، ۲۱۷ - ۲۱۶). سخریه معنوی آن است که از فحوای کلام و سیاق جمله فهمیده می‌شود، برای نمونه خداوند برای خیر دادن از عذابی دردناک از واژه (بشارت) استفاده کرده و فرموده است: ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (نساء: ۱۳۸). از نگاه زمخشری آیه ﴿لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...﴾ (رعد: ۱۱) نمونه‌ای برای تهکم است، بدین شکل که «معقبات» به گمان پادشاه، نگهبانان و پاسداران اطراف او در مقابل امر و تقدیر خداوند از باب مسخره کردن او آورده شده؛ زیرا آنان وقتی امر خداوند مقدر شود، نمی‌توانند او را در برابر آن حفظ کنند. نمونه دیگر آیه ﴿... قُلْ بَشِّرْنَا بِأَمْرِكُمْ يَا رَبَّنَا...﴾ (بقره: ۹۳) است که در اینجا لفظ «ایمانکم» در حقیقت تمسخر آنان است و نیز سخن پیامبر (ص): «بَشِّرْ مَالِ الْبَخِيلِ بِحَادِثِ أَوْ وَارِثِ» (مصری ۱۹۶۳: ۵۶۹ - ۵۶۸)، همچنین آیه ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمَعْوِقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا...﴾ (احزاب: ۱۸)، «خداوند متعال حقیقت ایشان را به آنها می‌آموزد (یاد می‌دهد)» و ﴿... يَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ وَ مَا يَعْلَنُونَ...﴾ (هود: ۵)، «هیچ پنهانی بر او پوشیده نیست» یا ﴿و ظَلَّ مِنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدَ وَلَا كَرِيمٍ﴾ (واقعه: ۴۴ - ۴۳)، و شأن (سایه) نیروی تازه گرفتن و لطافت است که البته در اینجا این صفات از سایه برداشته شده؛ زیرا آنان شایسته این سایه سخاوتمندانه و ارزشمند نیستند (زرکشی ۱۴۰۸: ج ۲، ۲۳۲ و ۲۳۱) و گفته قوم شعیب به ایشان: ﴿... إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ (هود: ۸۷)، چنان که از روی تمسخر به شخصی که او را

نادان بر می‌شماریم، می‌گوییم خردمند (عاقل) یا کسی را که سبک می‌پنداریم با استهزا می‌گوییم: ای حلیم (بردبار و عاقل)، «قتاده» برای استهزا به این دو آیه استشهاد جسته است: ﴿فَلَمَّا أَحْسَاوْا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَيَّ مَا أْتَرَفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ﴾ (انبیاء: ۱۳-۱۲) ﴿وَ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ (دخان: ۴۹). ناگفته نماند برخی اعتقاد دارند که معنای آیه این‌گونه است: تو ذلیل و خواری، و برخی دیگر از جمله ابن عباس بر این باورند که: تو برای خویشتن با عزت و کرامتی؛ زیرا ابوجهل این‌گونه می‌گفت: «در میان دو کوه مکه از من باشرف‌تر و بزرگوarter نیست، پس این آیه خطاب به او گفته شد» (ابن قتیبه ۱۳۹۳: ۱۸۶).

پر بسامدترین واژگانی که در قرآن عهده‌دار مفهوم سخریه هستند و به این منظور آمده‌اند، از این قرارند:

تذوّق و ذوق (چشیدن): این لفظ عموماً برای لذت بردن از غذاهای خوب، نوشیدنی‌های گوارا و زندگی آسوده و لبریز از نعمت به کار می‌رود، اما در قرآن گاهی برای خرده گرفتن، توبیخ، استهزا، تمسخر و غیر از آنها به کار رفته است، مانند فرموده خداوند متعال در شکست یهود (بنو نضیر) که کمی پس از شکست مشرکان مکه در جنگ بدر رخ داده بود و به عنوان غنیمت از سرزمینشان رانده شدند: ﴿كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ...﴾ (حشر: ۱۵). همچنین کلام خداوند در مورد کافران که پوست بدنشان چون گوشت، بریان می‌شود و همان‌طور که مزه آن گوشت را در دنیا می‌چشند در آخرت نیز طعم عذاب را خواهند چشید: ﴿...كَلِمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدِلْهَامٍ جَلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...﴾ (نساء: ۵۶) و ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ (دخان: ۴۹). خداوند دربارهٔ بخیلی که در دنیا صدقه و زکات اموال خویش را نداده و طلا و نقره و مال می‌اندوزد و از انباشته کردن مال لذت می‌برد، فرمود که او عذاب را با داغ پیشانی و پهلو و پشت خواهد چشید و دیگر بخیلان آزمند نیز از طرف ملائکه مورد سرزنش قرار می‌گیرند: ﴿... هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ﴾ (توبه: ۳۵). همچنین می‌فرماید این جنایتکاران را مشاهده می‌کنی که مانند سگ به طرف آن جایگاه بسیار بد جهنم کشانده می‌شوند تا به خاطر آنچه مرتکب شده‌اند عذاب ببینند و فرشتگان نیز آنها را مسخره و سرزنش می‌کنند: ﴿يَوْمَ يَسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ (قمر: ۴۸).

هدی (هدایت): این لفظ غالباً برای رسیدن به حقیقت، ایمان و راه‌های خوشبختی می‌آید، اما گاه در قرآن با اسلوب تهکم به معنای راندن و هلاکت به کار می‌رود. چنین معنایی در پرهیز دادن از شیطان که به عذاب راهنمایی می‌کند و نیز دوستی او آمده است: ﴿کُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يَضَلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (حج: ۴). چنین واژه‌ای در مورد مشرکان گمراه که فرشتگان آنان را پرتاب می‌کنند و به طرف بدترین قرارگاه (آتش) می‌رانند نیز آمده است: ﴿...فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾ (صافات: ۲۳).

بُشْرَى (بشارت و مژدگانگی): این کلمه غالباً برای مژده و نوید دادن به خبری ميمون و خجسته به کار می‌رود که پاداش فراوان، غفران و رضوان خداوند متعال در آن است: ﴿بُشْرَةٌ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ (یس: ۱۱)، اما گاه به معنای بیم دادن و توبیخ و تحقیر است... در تهدید کافران و منافقان به عذاب سخت آمده است: ﴿...و بَشْرُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (توبه: ۳)، ﴿بَشْرُ الْمُنَافِقِينَ بَأْنْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نساء: ۱۳۸)، ﴿...كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (لقمان: ۷)، ﴿يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَسَّرَهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (آل عمران: ۲۱). و ﴿...الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (توبه: ۳۴).

کیف: این کلمه پرستی که نیاز به پاسخ دارد، گاهی در قرآن مجید برای تمسخر و توبیخ به کار می‌رود، مانند: ﴿کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمانهم...﴾ (آل عمران: ۸۶)، ﴿وکیف تکفرون و أنتم تُتلىٰ علیکم آیات الله و فیکم رسوله...﴾ (آل عمران: ۱۰۱). و ﴿انظر کیف یفترون علی الله الکذب و کفی به إثماً مبیناً﴾ (نساء: ۵۰) (مکانسی: ۱۴۲۲: ۱۵۴-۱۵۱).

سخریه معنوی همچنان که پیش از این گفته شد از فحوای کلام و سیاق جمله دریافت می‌شود، برای مثال در قرآن چنین ترسیم شده که کافران با کفر ورزی، به خویش بدی کرده و آن گاه که خداوند متعال پیامبرانش را به سوی ایشان می‌فرستد و آنان فرستادگان پروردگار را تکذیب می‌کنند، شایسته عذاب می‌شوند، و چون احساس خطر و به رسیدن عذاب یقین پیدا می‌کنند، شکست خورده، پا به فرار می‌گذارند و فرشتگان از روی تمسخر به آنان می‌گویند که از عذاب فرار نکنید و به سرزمین خود و ناز و نعمتی که در آن بودید، بازگردید که همه اینها برای مسخره کردن و توبیخ است. خداوند می‌فرماید: ﴿و کم قصصنا من قرية کانت ظالمة ... فما زالت تلک دعواهم حتیٰ

جعلناهم حصیداً خامدین ﴿انبیاء: ۱۵-۱۱﴾، ﴿من كان یظن أن لن ينصره الله في الدنيا و الآخرة فليمدد بسبب إلى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كیده ما یغیظ﴾ (حج: ۱۵) که تهکمی سخت و تمسخری بزرگ نسبت به مشرکان است، ﴿مثل الذين حُمّلوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفاراً بش مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله و الله لا یهدی القوم الظالمین﴾ (جمعه: ۵) و ﴿فأخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم و هو ملیم﴾ (ذاریات: ۴۰)، که دور انداختن و پرتاب کسی است که ارزش و کرامت ندارد؛ پرتاب حقارت و تهکم نسبت به آن که ادعا کرد: من پروردگار بلند مرتبه شما هستم و بر مردم فخر فروخت و کبر و رزید و قدرت نمایی کرد (مکانسی ۱۴۲۲: ۱۵۸-۱۵۵).

همین طور آیه ﴿الکم الذکر و له الأنثی تلك إذا قسمة ضیری﴾ (نجم: ۲۲-۲۱) که بلاغت تصویرگری در این آیه با زشت شمردن در ابتدای آیه و تهکم در پایان آن تجلی پیدا کرده و در کلمه «ضیری» به اوج می‌رسد. در این آیه غرابت لفظ و غرابت انکار یکجا گرد آمده است، افزون بر آن بلاغت این کلمه در هماهنگی و موزون بودن با الفاظ گذشته بر کسی پوشیده نیست (عنایة ۱۴۱۶: ج ۳، ۲۸۹).

در جایی دیگر خداوند از نفرت اعراب جاهلی از جنس زن خبر می‌دهد، آن‌گاه که در سرای یکی از ایشان دختری متولد می‌شد و بیان می‌دارد آن‌گاه که خبر تولد دختر به شخصی می‌دادند، اندوه سراسر وجود او را فرا می‌گرفت و این اندیشه به سراغ او می‌آمد که زنده او را در خاک دفن کند، اما خداوند این احساس درونی را با اسلوبی تصویرگرانه بیان می‌دارد که بلاغت بشر در بلند مرتبه‌ترین نموده‌ها و انواعش در مقابل آن سجده و کرنش می‌کند، خداوند می‌فرماید: ﴿و إذا بُشِّرَ أحدهم بالأنثی ظل وجهه مسوداً و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بُشِّرَ به أیمسکه علی هون أم یدسه فی التراب ألا ساء ما یحکمون﴾ (نحل: ۵۸-۵۹) که تمسخر اطرافیانش را با کلمه «بُشِّر» و اندوه شدیدی که به سراغش آمده را با جمله «ظل وجهه مسودا و هو کظیم» به تصویر کشیده است. سپس اثر خبری را که قوم وی بشارت‌گویان (مسخره‌کنان و دلسوزندگان) برای وی می‌برند، با تعبیر ﴿یتواری من القوم من سوء ما بُشِّرَ به﴾ و سرگردانی را که بر او وارد شده و در ذهنش به چرخش در آمده است، با تعبیر ﴿أیمسکه علی هون أم یدسه فی التراب﴾ صورت‌گری می‌نماید. اگر دیگر بار در کلمه «یدسه» دقیق شویم، هر آینه می‌بینیم که این کلمه از خشم، عصبانیت و سرسختی - که حال آن مرد و تمام اعضای

پیکرش با آن مخلوط گردیده — پرده بر می‌دارد و این‌که چگونه آن مرد خشمگین این رحمت الهی را که در هیئت یک انسان ضعیف و دردمند و باگذشت است، رد می‌کند (بوطی ۱۴۲۴: ۱۷۶-۱۷۵).

می‌خواهیم بگوییم خداوند حکیم با شیوهٔ سخریه و به صورت غیرمستقیم از عذاب منافقان و کافران و از هر زشتی‌ای که نصیب آنان خواهد شد سخن گفت، بی آن‌که به آن زشتی‌ها تصریح شود. دیگر آن‌که خداوند با بهره‌گیری از سخریه و تهکم ساحت کتاب مقدس خود را از واژگان نازیبا و ناخوشایند به دور داشت و با در نظر گرفتن نزاهت و عفت به گفتار خود تعالی بخشید.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که نزاهت، یعنی پاکی و پالودگی سخن از هر زشتی و نازیبایی و در نظر گرفتن عفت کلام به هنگام سخن گفتن. خداوند با پیراستگی هر چه تمام‌تر در کتاب مقدس خود سخن گفته و از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها به زیبایی و شایستگی تعبیر داشته است. او از تصریح به واژگان یا تعبیرهای زشت و ناخوشایند پرهیز کرده و جانب ادب را بر همه کس نگه داشته است.

حضرت حق سنجیده و پیراسته سخن گفتن را عملاً در کتاب خویش پیساده کرده و حتی به کافران و دشمنان اسلام و قرآن دشنامی نفرموده است. آنچه که ما در اینجا دریافتیم این است که پروردگار یکتا در کتاب خویش ادب‌آموز و اخلاق محور است و به هیچ وجه نسبت به کسی بی‌ادبی نکرده و قصد آبروریزی کسی را نداشته است.

به عبارت دیگر احترام به کرامت انسان‌ها و ارج نهادن به منزلت آنان در دستور کار خداوند قرار گرفته و توجه به همین امر مهم سبب شده تا در کتاب مقدس وی، واژه‌ای نامقدس و زشت وجود نداشته و ناآراستگی و بی‌اخلاقی را به دنبال نداشته باشد. در واقع زیبایی‌شناختی قرآن باعث شده تا پیوند مستحکم و ارتباط به هم پیوسته‌ای میان هنر و اخلاق در همه جا برقرار باشد.

اما این‌که خداوند در تعبیر زشتی‌ها و ناراستی‌ها در عین توجه به امر نزاهت از چه شیوه‌ای بهره گرفته، مسئله‌ای بود که به آن توجه کرده‌ایم. در نهایت به این نتیجه می‌توان رسید که کنایه و سخریه دو شیوهٔ مهم در بیان این مفهوم آن‌هم به شکل غیرمستقیم و

غیرصریح بوده است. بهره‌گیری از کنایه و سخریه و سخن گفتن به شکل غیرمستقیم از آن مفاهیم سبب شده تا ما در طرح و بیان برخی از مسائل از سوی خداوند با نوعی آشنایی زدایی رویارو شویم، بدین شکل که خداوند حکیم به سبب رعایت جانب نزاهت و ادب و عفت کلام، از تعابیری غیر از تعابیر رایج در میان مردم استفاده کرده و به خاطر پاس‌داشت آن مسئله، به گونه‌ای دیگر سخن گفته است. به همین دلیل است که مسئله نزاهت در کنایه و سخریه نمود بیشتری می‌یابد و بسامد بالایی دارد.

نکته دیگری که در این جستار به آن رسیدیم، آن است که به خلاف نظر برخی از منتقدان ادبی، نزاهت تنها محدود به هجا نمی‌شود و دایره شمول آن بسی گسترده‌تر از آن است؛ بدین شکل که احکام مربوط به زنان و عدم ذکر نام آنها، مسائل زناشویی و ترسیم صحنه‌های تحریک‌کننده به نحوی خاص و ... همگی در دایره نزاهت قرار می‌گیرند، در همان حال که می‌پذیریم بخش اعظمی از نزاهت قرآنی به زنان اختصاص یافته است.

سخن آخر آن که در نظر گرفتن مسئله نزاهت در قرآن سبب شده تا خداوند در کتاب خود ادبیاتی بی‌پرده و برهنه نداشته باشد و کتاب خویش را با واژگان و تعابیر زیبا، آراسته کند.

منابع و مآخذ

- أبو زهرة، محمد، (۱۳۹۰)، المعجزة الكبرى، دارالفکر العربی، الطبعة الثانية.
- بوطی، دکتر محمد سعید رمضان (۱۴۲۴)، من روائع البديع، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى.
- جرجانی، عبد القاهر، (۱۴۰۳)، دلائل الإعجاز، تحقیق: محمد رضوان الدایة و فایز الدایة، بیروت، دار قتیبة، الطبعة الأولى.
- جعلی، دکتر إبراهیم طه أحمد، (۱۴۱۲)، من بلاغة القرآن الكريم، القاهرة، مطبعة الحسین الإسلامية، الطبعة الأولى.
- جمعة، دکتر حسین، (۲۰۰۵)، التقابل الجمالی فی النصّ القرآنی، دمشق، دار النمیر للطباعة، الطبعة الأولى.
- جوزیة، ابن قیّم، [بی‌تا]، الفوائد المشوّق إلى علوم القرآن، عالم الکتب.

- حسين، دكتور عبدالقادر، (١٤٠٥)، القرآن و الصورة البيانية، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الثانية.
- حسيني، سيد جعفر سيد باقر، (١٤١٣)، أساليب البيان في القرآن، طهران، مؤسسة الطباعة و النشر، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى.
- حسيني، سيد جعفر سيد باقر، (١٤٢٩)، أساليب البديع في القرآن، قم، مؤسسة بوستان، مركز الطباعة و النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.
- حفني، دكتور عبدالحليم، (١٩٩٨)، اسلوب السخرية في القرآن الكريم، الهيئة المصرية للكتاب.
- حمدان، نظير، الظاهرة الجمالية في القرآن الكريم (١٤١٢)، السعودية، دارالمنارة، الطبعة الأولى.
- حموي، ابن حجة، (١٩٨٧)، خزانة الأدب، شرح: عصام شعيتو، بيروت، منشورات دار و مكتبة الهلال، الطبعة الأولى.
- دراز، محمد عبد الله، (١٣٩٠)، النبأ العظيم، كويت، دارالقلم، الطبعة الثانية.
- دينوري، ابن قتيبة، (١٣٩٣)، تأويل مشكل القرآن، شرح و نشر: السيد أحمد صقر، المكتبة العلمية.
- راغب، دكتور عبدالسلام أحمد، (١٤٢٥)، الدراسة الأدبية النظرية و التطبيق، سورية، دارالرفاعي و دارالقلم العربي، الطبعة الأولى.
- رافعي، مصطفى صادق، (٢٠٠٢)، من وحي القلم، المكتبة العصرية.
- زوبيعي، دكتور طالب محمد إسماعيل، (١٩٩٦)، من أساليب التعبير القرآني، بيروت، دارالنهضة العربية، الطبعة الأولى.
- سيد قطب (١٤١٢)، التصوير الفني في القرآن، بيروت، دار الشروق، الطبعة الثانية.
- سيوطي، امام جلال الدين عبدالرحمن ابوبكر، (١٤٠٨)، معترك الأقران في إعجاز القرآن، ضبط و تصحيح و كتابة الفهارس: أحمد شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.
- _____، (١٤٢٥)، الإتقان في علوم القرآن ضبط و تصحيح و تخريج الآيات: محمد سالم هشام، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى.
- شيخ أمين، بكري، التعبير الفني في القرآن (١٣٩٦)، بيروت، دارالشروق، الطبعة الثانية.
- عناية، دكتور غازي (١٤١٦)، هدى الفرقان في علوم القرآن، عالم الكتب، الطبعة الأولى.

- كواز، دكتور محمود كريم (١٤٢٦)، *الأسلوب في الإعجاز البلاغي للقرآن الكريم*، جمعية الدعوة الإسلامية العالمية، بنغازي، الطبعة الأولى.
- لاشين، عبد الفتاح، (١٩٩٢)، *البيان في ضوء الدراسات القرآنية*، مصر، دارالمعارف، الطبعة الثالثة.
- مصري، ابن أبي اصبع، (١٩٦٣)، *بديع القرآن*، تقديم: محمد حفني شرف، مصر، دار نهضة، الطبعة الثانية.
- _____، (١٩٦٣)، *تحرير التحبير*، تقديم: محمد حفني شرف، قاهره. المكتبة الفيصلية.
- مطعني، دكتور عبد العظيم إبراهيم محمد، (١٤١٣)، *خصائص التعبير القرآني و سماته البلاغية*، قاهره، مكتبة وهبة، الطبعة الأولى.
- مكناسي، دكتور عثمان قدرى، (١٤٢٢)، *من أساليب التريية في القرآن الكريم*، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى.
- ناجي، مجيد عبد الحميد، (١٩٨٤)، *الأسس النفسية لأساليب البلاغة العربية*، بيروت، المؤسسة الجامعية، الطبعة الأولى.
- ياسوف، أحمد، (١٤٢٧)، *دراسات فنية في القرآن الكريم*، دار المكتبي-سورية، الطبعة الأولى.